

خودشیفتگی جلال‌الدین اکبر گورکانی در تعامل با ژزوئیت‌ها و دین‌الاهی

محمدجواد رحمتی *

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۲۰]

چکیده

هم‌زمان با دوران زمامداری جلال‌الدین اکبر گورکانی، گروه‌های تبشیری ژزوئیت نفوذ خود را در پهنه ایران، هند و عثمانی آغاز کردند. آنچه باعث آغاز گفت‌وگوهای دینی در هند شد، دعوت جلال‌الدین اکبر گورکانی از ژزوئیت‌های پرتغالی به هندوستان بود. در پی این دعوت گروه تبشیری ژزوئیتی با انگیزه ترویج نحله خود، و با اشتیاق فراوان تن به سفری طولانی داد و اندیشمندانی را روانه دربار گورکانیان هند کرد. اکبر گورکانی ابتدا از فرستادگان درخواست تألیف کتابی را کرد که ژروم خاویر این خواسته را با تألیف کتاب «آیین حقیقی» عملی کرد. اما نهایتاً و در پی آن، شاه گورکانی مکتبی با عنوان «دین‌الاهی» تأسیس کرد. در این گفتار، ضمن بررسی فرضیه خودشیفتگی اکبر گورکانی و تحرکات ژزوئیت‌ها در دوره او، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشیم علل و انگیزه‌های اکبر گورکانی در دعوت از ژزوئیت‌ها، و نیز تأسیس «دین‌الاهی» را بیابیم و بررسی کنیم.

کلیدواژه‌ها: ژزوئیت‌ها، گورکانیان، خاویر، علوی عاملی، تبشیری.

مقدمه

از آغاز سال ۹۰۷ ه.ق. (۱۵۲۸ م.) و هم‌زمان با گسترش نفوذ غرب از طریق دریا در هند و نقاط مهم منطقه خلیج فارس، گروه‌های تبشیری و عمدتاً ژرئوئیتی پرتغالی، در پهنه وسیع ایران، هند و دولت عثمانی^۱ نفوذ کردند. بدین ترتیب اولین رویارویی اندیشه‌ورزان اسلامی و مسیحی در منطقه هند و ایران آغاز شد.

«اصولاً یکی از فعالیت‌های کلیسای کاتولیک بر این پایه بود که کشیش‌های آزموده خود را با برخورداری از پشتیبانی فرمانروایان و شاهان اروپا، به دربار کشورهای خاورزمین بفرستد تا آن حاکمان بتوانند از راه‌های تبلیغات معنوی به خواسته‌های استعماری مد نظر خود دست یابند. نمونه بسیار روشن این‌گونه فعالیت‌ها، مأموریت ژروم خاویر (Jerom Xavier/۱۵۴۹-۱۶۱۷ م.) کشیش پرتغالی در هندوستان می‌باشد» (حائری، ۱۳۷۸: ۴۷۱).

جلال‌الدین اکبرشاه گورکانی از ژروم خاویر، برادرزاده فرانسیس خاویر^۲ (Francis Xavier) (۱۵۰۶-۱۵۵۲ م.)، کشیش بسیار مشهور پرتغالی که در دربار او و پسرش جهانگیر احترام و جایگاه ویژه‌ای داشت و در سال ۹۷۹ ه.ق. (۱۶۰۰ م) وارد هند شد (Camps, 1957: 33) درخواست تألیف کتابی درباره دیانت مسیحی را کرد. وی کتاب آیینه حقیقما را با هدف اجابت این درخواست تألیف کرد (حائری، ۱۳۷۸: ۴۷۲ و ۴۸۰).

پس از مدتی اکبر گورکانی، با فرض خودشیفتگی، تصمیم گرفت خود اقدام به دین‌سازی کند. بدین‌منظور باورهایی را از ادیان و اعتقادات مختلف رایج در هند برگرفت و به زعم خود دینی با عنوان «دین الهی» ساخت و پرداخت. باید تصریح کرد که بنا بر مستندات عرضه‌شده در این گفتار، دین الهی اکبرشاه بیشتر حالت احزاب سیاسی عصر ما را داشته است و فقط درباریان و وابستگان به آن، از این به‌اصطلاح دین پیروی کردند. باورهای دین الهی فقط تا پیش از پایان عمر اکبر گورکانی رواج داشت.

درباره پیشینه تحقیق لازم است اشاره شود که اولین رگه‌های سخن در این موضوع را عبدالقادر بدائونی، مؤلف منتخب التواریخ و از معاصران اکبرشاه در اثر خود بیان کرده است. پس از وی، جانشین خود اکبرشاه، فرزندش جهانگیر گورکانی در اثرش با عنوان جهانگیرنامه توزک جهانگیری با کنایه به سیاسی‌کاری پدرش اکبر اشاراتی کرده است. در عصر حاضر، اسماعیل حقی اوزون چارشی لی در کتابش تاریخ عثمانی به

برخی زوایای حرکات اکبرشاه ضمن تشریح روابط عثمانی با گورکانیان اشاره کرده است. محققان معاصر دیگری نیز ضمن آثار خود، هر یک نکاتی را درباره فعالیت‌های اکبرشاه بیان کرده‌اند؛ مانند آن ماری شیمل در کتاب *در قلمرو خاتان مغول*، و از همه صریح‌تر عبدالهادی حائری در کتاب *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه بورژوازی تمدن غرب*، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی در مدخل «اکبرشاه»* (پزشک و سید حسین‌زاده، ۱۳۷۹)، و *دائرةالمعارف تشیع* (۱۳۶۹، ج ۲). منابع جدید دیگری که در این باره سخن رانده‌اند، مقاله «تبیین تسامح مذهبی در بستر حکمرانی اکبرشاه گورکانی» است. این مقاله اکبرشاه را از هر گونه بدعت و دین‌سازی مبرا دانسته و در واقع از او دفاع کرده و معتقد است اکبرشاه قصد وحدت داشت و به نوعی حد وسط ادیان و حتی نحله‌های فکری - فرهنگی را به عنوان مجموعه‌ای از باورهای نیکو به مردم هندوستان پیشنهاد کرده است (پناهی و فتاحی، ۱۳۹۱). آخرین منبعی که به آن اشاره می‌کنیم، مقاله «بررسی و تبیین عوامل سیاسی مؤثر در ایجاد دین الهی توسط اکبرشاه گورکانی» است که بر اساس آن اکبرشاه ابتدا برای کسب اقتدار داخلی و سپس به منظور مطرح کردن هندوستان به عنوان قدرتی جهانی در کنار دیگر کشورهای قدرتمند به تأسیس دین الهی دست زد و از آن به عنوان ابزار سیاسی مؤثری در این مسیر بهره برد (شعبان‌پور و بختیاری، ۱۳۹۳).

اما آنچه مقاله حاضر بدان پرداخته است، بررسی پرسش‌های زیر است:

۱. آیا هدف جلال‌الدین اکبر گورکانی از دعوت ژزوئیت‌ها حقیقتاً گفت‌وگوی ادیان بوده است؟
 ۲. آیا ژزوئیت‌ها فقط با هدف گفت‌وگوی ادیان به دربار هند رفتند؟
 ۳. آیا جلال‌الدین اکبر گورکانی دغدغه تحکیم سلطه خود را داشته است؟
 ۴. آیا جلال‌الدین اکبر همانند بسیاری از اربابان قدرت گرفتار خودشیفتگی شده و در پی اقتناع درون شیفته خود بوده است؟
- منابع فوق یا به این پرسش‌ها صرفاً اشاره کرده‌اند یا دستاوردهای متفاوتی با این گفتار داشته‌اند. لذا این مقاله نگاهی بدیع دارد.

ژروم خاویر

نام اصلی وی، جیرو نیمو عز پلتای گونی (Jeronimo de Ezpeletay Goni) و بزرگ‌ترین برادرزاده فرانسیس خاویر است. در شهر نابارای (Navarra) اسپانیا و در سال ۱۵۴۹ م. (۹۲۷ ه.ق.) به دنیا آمد و از دانشگاه آکالا (Alcala) با درجه کارشناسی فلسفه فارغ‌التحصیل شد و پس از آن به جمع پارسایان ژزوئیت پیوست. وی پس از تکمیل دروس فلسفه و الهیات، در سال ۱۵۶۸ م. (۹۴۷ ه.ق.) به درجه کشیشی ارتقا یافت و سال‌ها به تدریس باورهای خاص و اصلی ژزوئیت‌ها مشغول بود. به عنوان سرپرست گروه تبشیری ژزوئیتی پرتغال به هندوستان اعزام شد و مسئولیت ریاست دانشکده کوشین (Cochin) را نیز به عهده داشت. از سال ۱۵۸۶ تا ۱۵۹۲ م. (۹۶۷ تا ۹۷۱ ه.ق.) ریاست منطقه‌ای پدران ژزوئیتی گوا (Goa) بر عهده او بود.

هنگامی که برای سومین بار اکبرشاه از مجمع پارسایان ژزوئیت پرتغال درخواست اعزام گروه تبشیری به هندوستان را کرد، خاویر به عنوان سرپرست این گروه تعیین شد. وی ۲۰ سال دور از وطن و در میان بزرگان هند، مخصوصاً سلطان اکبر و پسرش جهانگیر به سر برد. در ۱۵۹۲ م. (۹۷۱ ه.ق.) گوا را ترک کرد و در پنجم ماه مه ۱۵۹۵ م. (۹۷۴ ه.ق.) وارد لاهور شد و تا سال ۱۵۹۸ م. (۹۷۷ ه.ق.) در آنجا اقامت گزید.

خاویر هنگام ورود به لاهور ۴۶ سال داشت و کاملاً با زبان فارسی بیگانه بود. وی با پیشنهاد اکبرشاه و نیز برای اجرای اهداف تبشیری ژزوئیتی‌ها به آموختن زبان فارسی همت گماشت. در یکی از تألیفاتش به این نکته چنین اشاره می‌کند:

دشواری‌های بسیاری از طرق گوناگون بر من تحمیل می‌شد. پژوهش‌ها به قواعد مختلفی برای سامان‌دهی و عرضه شفاف نیاز داشت که تألیف و تدوین آنها به زبان فارسی نیازمند تلاش گسترده‌ای بود. در مسیر آموختن زبان فارسی، و به دلیل سن و سال بالا با دشواری‌های شدیدی روبه‌رو شدم و این، کار را بی‌نهایت سخت می‌کرد (Camps, 1957: 35).

وی پس از آموختن زبان فارسی از سال ۱۵۹۶ م. (۹۷۵ ه.ق.) تألیفات خود را به این زبان منتشر کرد. البته در این باره، شخصی به نام عبدالستار بن قاسم لاهوری^۲ وی و براساس تالیفاتش یاری می‌کرد (Ibid.: 38). بیشتر فعالیت‌های وی در این مدت

صرف تألیف کتاب *آیینہ حق‌نما* و تدریس علوم دینی در جوار اکبرشاه شد (Fischel, 1952: 27). پس از آنکه اکبرشاه در آگرا اقامت گزید، خاویر تا هنگام مرگ وی در سال ۱۶۰۵ م. (۹۸۳ ه.ق.) در کنار او به تدوین اعتقادات ژزویتی مشغول بود (Ibid.: 28). پس از مرگ اکبر، پسرش جهانگیر، لاهور را به عنوان پایتخت موقت برگزید و در سال ۹۸۵ ه.ق. (۱۶۰۷ م.) به گوا بازگشت. در طول این مدت خاویر وی را همراهی کرد و تا سال ۱۶۱۵ م. (۹۹۳ ه.ق.) در گوا اقامت داشت.

تألیفات فارسی ژروم خاویر

الف. تألیفات موجود در حال حاضر:

۱. *مرآت‌القدس* یا داستان عیسی پیامبر: این کتاب تاریخ ۱۶۰۲ م. (۹۸۱ ه.ق.) آگرا را دارد و به زبان پرتغالی تألیف شده که با همکاری عبدالستار بن هاشم به فارسی ترجمه شده است (Degoeje, 1873: Vol V, pp. 90-91). خاویر آن را به اکبرشاه، و پس از او به پسرش جهانگیرشاه تقدیم کرده است. این اثر شامل متن‌هایی از اناجیل و برخی داستان‌های مردمی است و به همت «لودو ویوس دی دیو» (Ludovious de Dieu) ترجمه شد، و در سال ۱۳۱۸ ه.ق. (۱۹۳۹ م.) به طبع رسید (Camps, 1957: 37).

۲. کتاب *آیینہ حق‌نما*: مهم‌ترین کتاب خاویر که تألیف آن ۱۲ سال به طول انجامید. بر اساس برخی نسخه‌ها، تألیف این کتاب در سال ۹۸۸ ه.ق. (۱۶۰۹ م.) پایان یافته است^۴ (حائری، ۱۳۷۸: ۴۷۲). این اثر شامل گفت‌وگویی میان یک کشیش ژزویت (خود خاویر)، یک فیلسوف (اکبرشاه) و یک روحانی مسلمان^۵ در دربار اکبر است. خاویر در این اثر بارها تصریح می‌کند که گرمی حقیقت او را به سخن وامی‌دارد و هیچ‌گونه خصومت یا قصد شرارتی ندارد؛ با این حال در برخی جاها دست از تندید برنداشته است^۶ (شمیل، ۱۳۸۶: ۱۴۷). باید به این نکته اشاره شود که اکبرشاه [ظاهراً] آزاداندیش و علاقه‌مند به تبادل آرای صریح بوده است، ولی در عمل تحقیر اسلام را هدف گرفته بود (همان: ۴۰).

۳. خلاصه کتاب *آیینہ حق‌نما*: از آنجایی که مملکت‌داری غالب اوقات اکبرشاه را به خود اختصاص می‌داد، از خاویر درخواست کرد کتاب *آیینہ حق‌نما* را برای او خلاصه کند. در این خلاصه ساختار گفت‌وگو به کار نرفته است. نسخه موجود این کتاب در

مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقای لندن^۶ ۱۹۶ صفحه دارد، ولی نسخه پاریس عناوین متفاوتی دارد. این کتاب را «لودو ویوس دی دیو» به لاتین ترجمه کرد و در سال ۱۰۰۸ ه.ق. (۱۶۲۹ م.) با همکاری دانشکده پروتستان‌های هلند منتشر شد. نسخه کامل کتاب در سرادهانا (Sardhana) و به زبان اردو در سال ۱۲۷۵ ه.ق. (۱۸۹۶ م.) به طبع رسید (Camps, 1957: 38).

۴. *آداب السلطنه*: خاویر این کتاب را در سال ۹۸۸ ه.ق. (۱۶۰۹ م.) در آگرا به جهانگیرشاه تقدیم کرد. از این کتاب دو نسخه موجود است؛ یکی در مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقای لندن در ۲۸۶ صفحه؛ و دیگری در کتابخانه کازاناتنس رم. این اثر به مسائل اخلاقی پادشاهان می‌پردازد (Ibid.: 39).

۵. *المزامیر*: خاویر این کتاب را در آگرا از لاتین به فارسی ترجمه کرد. نسخه‌ای از آن در کتابخانه بودلیان آکسفورد موجود است (Ibid.: 39).

۶. *شرح ایمان مسیحیان*: نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه صومعه یسوعی‌های رم موجود است که ۵۹ صفحه دارد و صفحاتی از ابتدای آن افتاده است. در پایان آن تاریخ «یوم دوشنبه رجب‌المرجب سنه ۱۰۰۷ ه.ق. موافق با ۱۵۹۹ م.» نوشته شده است. ۷. خاویر نسخه‌هایی از ترجمه اناجیل به اروپا ارسال می‌کند که دو نسخه از آنها، یک نسخه در کتابخانه کازاناتنس و دیگری در دانشگاه گرگوری رم موجود است. البته باید اذعان کرد وی این اناجیل را فقط برای جهانگیرشاه در ۹۸۶ ه.ق. (۱۶۰۷ م.) تصحیح و تنقیح کرده است (Ibid.: 40).

ب. تألیفات از میان رفته:

۱. با اطلاعات به دست آمده از منابع گوناگون، مشخص می‌شود که خاویر تألیفات دیگری نیز داشته که در حال حاضر موجود نیست. او در برخی نامه‌هایش به تألیفاتی مانند کتاب‌هایی درباره تاریخ قدیسان و برخی داستان‌های ترجمه‌شده به زبان فارسی، که در سال ۹۷۵ ه.ق. (۱۵۹۶ م.) به اکبر تقدیم شده، اشاره کرده است. کتاب دیگری نیز تألیف کرده که حاوی مسائل فلسفی با عبارات پیچیده است، و خاویر بنا به درخواست اکبر در سال ۹۳۸ ه.ق. (۱۶۰۴ م.) آن را تدوین کرده و به وی تقدیم داشته

۲. اطلاعاتی که از نامه‌های رئیس صومعه یسوعیان، پدر کلاویدوس آکواویوا (Claudio Acquaviva) به دست آمده است. آکواویوا در نامه‌اش که در سال ۹۸۷ ه.ق. (۱۶۰۸ م.) به خاویر نوشته معتقد است وی نمی‌بایست کتاب «واجبات» (De Officiis)^۸ را ترجمه می‌کرد.

۳. فهرستی از تألیفات خاویر که پدر فرانچسکو موراندی (Francesco Morandi) ژزویته در انتهای کتاب *آداب السلطنته* در مدرسه مطالعات مشرق‌زمین و آفریقای لندن آن را ذکر می‌کند و در آن به کتاب *گزیده عقاید دینی مسیحیان* اشاره می‌شود (Camps, 1957: 41-47).

۴. *زندگانی حواریین* که آن را به جهانگیرشاه تقدیم کرده است (جوادی، ۱۳۷۸: ۱۸۱). این تألیفات نشانگر تلاش عمیق گروه تبشیری ژزویته‌ها برای گسترش و تبلیغ مسیحیت در هندوستان است. هدفی که همواره تبشیریان در لباس زهد و دلسوزی در سر می‌پروراندند. البته در این میانه حکومت‌های وقت مسیحی نیز با تمام توان پا به میدان می‌نهادند و از هیچ کمک و حمایتی دریغ نمی‌کردند.

اکبرشاه گورکانی و دین الهی

روزگار اکبرشاه (۹۲۱-۹۸۴ ه.ق. / ۱۵۴۲-۱۶۰۵ م.) شاهد حوادث و فراز و نشیب‌های گوناگونی بوده است. این شاه گورکانی که خود بی‌سواد بود، شب‌ها دستور می‌داد برایش کتاب بخوانند و با حافظه‌غریبش آنها را به خاطر می‌سپرد (شیمل، ۱۳۸۶: ۳۴). وی در شهر فاتح‌پور سیکری (Fatehpur Sikri) معبدی بنا کرد و رؤسای ادیان و مذاهب را شب‌های پنج‌شنبه برای گفت‌وگو و مناظرات دینی به آنجا فرا می‌خواند. ابتدا علمای مسیحی و مسلمان، و سپس هندوها و زرتشتیان در این گفت‌وگوها مشارکت کردند. علمای ژزویته از سال ۱۵۸۰ م. به جمع این گفت‌وگوها پیوستند (همان: ۳۶).

اکبر از این گفت‌وگوها، که چهره دین رسمی یعنی اسلام را مشوش می‌کرد و باعث آزدگی مسلمانان می‌شد، بسیار استقبال می‌کرد. بدائونی^۹ توصیفات برجسته‌ای از مباحثات بین عالمان دینی تنگ‌نظر به دست می‌دهد که انزجار اکبر از دین اسلام مطمئناً از آنها تغذیه شده است.

البته اکبر به پیروان سایر ادیان نیز توجه ویژه داشت. مثلاً تمثال حضرت مریم (علیها السلام) را در حضور یسوعیان و در کلیسای آنان می‌بوسید و احترام می‌کرد. همچنین، به شعایر دینی زرتشتیان و احترام آنان به آتش توجه خاصی می‌کرد. هندوئیسم را ترویج می‌کرد و می‌کوشید به صورت گسترده و عمیق آن را درک کند و دستور ترجمه مهم‌ترین آثار آنها را به زبان سانسکریت داده بود (همان). همواره جمعی از علمای فرق و مذاهب گوناگون در دربار اکبر گورکانی حاضر بودند و مسائل دینی و برتری ادیان خود را بحث و بررسی می‌کردند. بدین ترتیب بود که اکبرشاه زمینه پیشنهاد تأسیس مسلک و آیین خاصی را فراهم کرد که از طریق آن بتواند رؤسای تمامی ادیان را به پذیرش آن وادارد. پس از مشورت و تبادل آرای [ظاهری]، مسلکی به نام «دین الاهی» (همان: ۳۸؛ جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۲۳) ابداع کرد. این باور ترکیبی از زیرساخت‌های کلی و مقبول تمامی ادیان بود (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۴ و ۱۵ مقدمه).

دین الاهی

اکبرشاه پس از رسیدن به حکومت درصدد تغییر بنیادی اعتقادات مسلمانان برآمد. بدین‌منظور نگره جدیدی به نام «دین الاهی» را در ذهن خود ابداع کرد. دین الاهی نفس‌پرستی، شهوت، اختلاس، نیرنگ، افترا، ستم، ارغاب و غرور را نهی می‌کرد. کشتن حیوانات را عملی قبیح می‌شمرد و آزادگی، بردباری، پرهیز و اجتناب از دلبستگی شدید به مادیات، تقوا، ایثار، دوراندیشی، نجابت و ملاطفت را در زمره اصول کارهای نظری و عملی خود قرار داده بود. دین الاهی تلفیقی برگرفته از آیین‌های موجود زمان، یعنی از آداب زرتشتی گرفته تا اعتقادات مسلمانان و آداب و مسالک هندوان، بود. در حقیقت، این ابداع به نص آسمانی اعتقاد نداشت و بیشتر نحله‌ای فکری به شمار می‌رفت. دین الاهی در گذشت زمان نیز از یادها رفت و حتی خود اکبر نیز آن را فراموش کرد (همان: ۳۸-۴۰).

«دین الاهی» اکبر وسیله‌ای برای تعدیل تعصبات دینی بود. شالوده این باورهای جدید سیاسی بیش از هر چیز بر آیین زرتشتی و آداب و رسوم و فرهنگ ملی باستانی ایران استوار شده بود. اکبر خورشید را پرستش کرد، زیرا خورشید را بزرگ‌ترین مظهر تجلی خدای یگانه می‌دانست، و جشن‌های باستانی ایرانیان را تجدید کرد. سال و ماه

ایران باستان را به جای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد. بدائونی می‌نویسد:

بیربر ملعون^{۱۰} خاطر نشان ساخت که چون آفتاب مظهر تام است، و پختن غله، زراعت، میوه و سبزه از تأثیر او است، و روشنی عالم و حیات عالمیان وابسته به او؛ پس لایق عبادت و تعظیم، او باشد. این معنا باعث تعظیم نوروز جلالی شد و آتش پرستان دین زرتشت را حق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و [اکبر] فرمود که آتش را به روش ملوک عجم، که آشکده ایشان همیشه برپای بود؛ دائم‌الوقات، چه در روز و چه در شب، در محل نگاه می‌داشته باشند، که آیتی است از آیات خدا و نوری است از انوار وی. در ایام نوروز سال ۲۵ از جلوس، سجده آفتاب و هم سجده آتش علانیه می‌کردند. بر رغم [بر علیه] اسلام هر حکمی که ارباب ادیان دیگر بیان کردند، نص قاطع شمردند و اهل اسلام مطعون قرار گرفتند. چون در رغم [به زعم] خویش مقرر ساختند که هزار سال از زمان بعثت پیامبر علیه‌السلام، که مدت بقای این دین بود تمام شد؛ هیچ مانعی برای اظهار دواعی [باورهای] خفیه که در دل داشتند نماند و بساط از مشایخ و علما، که صلابت و مهابت داشتند و ملاحظه تمام از آنها بایستی نمود خالی ماند؛ به فراغ بال در صدد ابطال احکام و ارکان اسلام و ترویج بازار افساد اعتقاد درآمده (بدائونی، ۱۳۸۰: ۱۸۰-۱۸۲).

و ذیل وقایع سال ۹۸۳ ه.ق. (۱۶۰۴ م.) اشاره می‌کند:

و چون [برای اکبرشاه] تاریخ خوانده می‌شد، روز به روز اعتقاد از اصحاب فاسد گرفت و گام فراخ‌تر نهادند و نماز و روزه و جمیع نبوات را تقلیدیات [اعمالی برگرفته از گذشتگان] نام نهادند؛ یعنی غیر معقول و مدار دین بر عقل گذاشتند نه نقل، و آمد و رفت فرنگیان نیز [بسیار] شد و بعضی اعتقادیات عقلی ایشان را فرا گرفت (همان: ۱۴۵).

«چون شمار پارسیان [هند] ناچیز است، این کار اکبر را نمی‌توان ناشی از سیاست

کشورداری برای جلب رضایت این گروه محدود دانست» (Rohatek, 1866: 51). اکبر در

تکوین دین الهی مراسم مذهبی و جشن‌های زرتشتی را پذیرفت. شاید پرستش خورشید و آتش را از هندوها گرفته باشد؛ اما این احتمال بسیار کم است، زیرا وی همان‌طور که تقویم زرتشتیان را پذیرفت، احترام به خورشید را نیز از ایشان گرفت (Asiatic Society of Bombay, 1877: vol 1, p. 315).

«تعبیر درباره این دین ابداعی متفاوت می‌باشد. مخالفین اکبرشاه معتقد بودند که بدعت است و شاه با این بدعت خواهان برپایی مجمعی اختصاصی برای اعضا با هدف اطاعت از مراد و حاکم خود بوده است. اعضا می‌بایست سوگند وفاداری مبنی بر حمایت از وی یاد کنند که همواره و تحت هر شرایطی از او حمایت کرده و در صورت نیاز جان و مایملک و ارزش‌ها و نیز ایمان خود را فدای وی سازند. پرستش خورشید و پرتو آن، و نیز عناصر طبیعی از این بدعت نشئت می‌گرفت. به هر روی «دین الهی» را گروهی با صبغه‌هایی از ادیان مختلف برمی‌شمارند که غریب ولی سیاسی، اما با ابهت و شکوه، به برگزاری مراسم خود می‌پرداختند» (شیمل، ۱۳۸۶: ۳۸ و ۳۹). به هر حال غالب مردم از این بدعت گریزان بودند و همچنان علی‌رغم شکنجه و زندان که اکبرشاه بر آنها روا می‌داشت، بر دین سابق خود باقی ماندند. مخالفت ملت با این بدعت شاه تا پایان عمر وی ادامه یافت (جهانگیر گورکانی، ۱۳۵۹: ۲۳).

البته باید به این نکته توجه کرد که دین اصلی مغولان «شمنی» (Shamanism)^{۱۱} بوده و بر اساس باورهای آن در کنار خدای بزرگ، خدایان دیگری نیز پرستش می‌شده است. در اسناد مغولی «به خواسته خداوند جاوید» فراوان اشاره شده که همان خدای فرمانروایی است که زمین را به آنها عطا کرده است. در کنار خدای یکتا، خورشید و ماه نیز پرستش می‌شد. علاوه بر آن بت‌هایی نمادین نیز ستایش می‌شدند و سایر اعتقادات و اعمال خرافی، از جمله جادوگری نیز در میان آنان رواج داشت (اشپولر، ۱۳۸۴: ۱۷۸؛ میراحمدی، ۱۳۶۹: ۱۴ و ۱۵).

نیز برخی از باورهای دین الهی اکبر، برگرفته از آیین مغولی بود؛ چراکه «آتش نیز نزد مغولان، مانند همه ملل و اقوام اولیه، مورد ستایش و احترام بوده و آیین خاص داشت. زیرا علاوه بر ایجاد روشنایی و حرارت، که دو رکن اصلی زندگی است، خاصیت ضدعفونی و تطهیرکننده نیز دارد. پیوسته آتشی در برابر چادرها روشن بود که

هیچ‌گاه خاموش نمی‌شد. چارپایانی را که به قصد قربانی به بت‌ها هدیه می‌دادند، در آتش می‌سوزاندند» (کارپن، ۱۳۶۳: ۳۸).

«در مقابل این اعتقادات، از نظر مغولان نجابت و اجتناب از دروغ و تقلب و دزدی، جایگاهی ارجمند داشت. زنان و دختران نزد افراد قبیله از احترام برخوردار بودند. سطح عفت و پاکدامنی عمومی در میان مغولان بسیار عالی بود، لکن این قانون درباره زنان و دختران دشمن رعایت نمی‌شد و تجاوز و بدرفتاری با آنان امری متداول بود» (همان: ۴۰).

بدین ترتیب و با توجه به آنچه پژوهشگران درباره آیین شمنی و باورهای مغولی عرضه کرده‌اند، درمی‌یابیم که اکبرشاه در بافته خود، علاوه بر اعتقادات زرتشتیان، از بسیاری از اعتقادات مغولان نیز استفاده کرده است.

اکبرشاه و مسیحیان

اقامت مسیحیان در هندوستان به دهه‌های دور باز می‌گردد. اقوام مسیحی از جنوب و مناطق شمالی وارد هند شدند. گروهی از آنها خود را از مسیحیان توماس (Thomas the Apostle)^{۱۲} می‌دانند که از قرن چهارم میلادی در هند مستقر شده‌اند. روابط مغول‌ها و پرتغالی‌ها که از سال ۸۷۷ ه.ق. (۱۴۹۸ م.) بر سواحل غربی هند مسلط بودند، در دوران اکبر از سال ۹۵۲ ه.ق. (۱۵۷۳ م.) و هنگام محاصره سورات (Surat)، و پس از سه سال که اکبر با یسوعیان فعال در بنگال ملاقات کرد، آغاز شد. مسلمانان هند از حضور اروپاییان غیرمسلمان در هند به شدت رنج می‌بردند؛ چراکه بنادر کرانه غربی محل حرکت کاروان‌های دریایی زیارتی مکه، و راه دریایی به سوی عربستان بود (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۴۳ و ۱۴۴).

ظاهراً اکبرشاه به شدت به اطلاع از باورهای ادیان مختلف و نیز گفت‌وگو با علمای مسیحی علاقه‌مند بود (همان: ۳۶). وی برای دستیابی به این هدف از روش‌های گوناگونی بهره برد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. مکاتبه با پادشاه اسپانیا و پاپ رم درباره سازمان‌دهی گروه‌های تدریس مسیحیت.
۲. تلاش بسیار وسیع با هدف دستیابی به ترجمه اناجیل، که نتایجی نیز در بر

الف. تشویق وی به مطالعه مسیحیت؛

ب. نقش همسر ایرانی او که تمایل بسیار به حفظ میراث ادبی و نیز ترجمه اناجیل عصر خود داشت، ترجمه‌هایی که به ابتدای عصر مغول‌های ایران مرتبط بوده و از دیدگاه وی اهمیت فراوانی داشت. تلاش‌های اکبرشاه نتیجه‌ای در بر نداشت و او دستور ترجمه اناجیل را صادر کرد، که به احتمال قوی این تلاش‌ها به شکست انجامیده است (Fischel, 1952: 19).^{۱۳} اما وی نهایتاً به ترجمه فارسی اناجیل قرن‌ها قبل از خود دست یافت (Ibid.: 19; Allami, 1965: 191-192).

۳. اجبار خاندان سلطنتی و بزرگان دولت به آموختن زبان پرتغالی، که نتیجه‌ای در بر نداشت.

۴. اجبار پدران یسوعی و شخص ژروم خاویر به آموختن زبان فارسی (Fischel, 1952: 19). توجه اکبرشاه به مسائلی که در منظر وی از نظرگاه دینی ارزشمند و مهم بودند، او را وادار کرد در سال ۹۵۷ ه.ق. (۱۵۷۸ م.) نامه‌ای به پرتغالی‌های گوا بنویسد که متن آن چنین است:

به نام خدا

به کشیش اعظم فرقه سنت پاول

مطلع باشید که من دوستی بزرگ برای شما هستم. من فرستاده‌ام، عبدالله، و دومینیکو پرز را به آنجا می‌فرستم تا شما را دعوت کنند، با آنها دو نفر از علمای خود را بازفرستید که باید با خود کتاب قوانین و به‌ویژه انجیل را همراه بیاورند، زیرا که من حقیقتاً و جدماً خواهان درک کامل‌بودن آنها هستم و با تعجیل زیاد باز هم خواهش می‌کنم که شما با فرستاده‌های من بیایید و کتاب‌هایتان را بیاورید، چون با آمدن شما من تسلای زیادی خواهم یافت. شما مرا خوشحال خواهید کرد و من از شما با هر گونه امکان احترامی پذیرایی خواهم کرد (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

«فرستاده اکبر در سال ۹۵۸ ه.ق. (۱۵۷۹ م.) به گوا رسیده و مورد استقبال گرم و احترام زیادی قرار گرفت. از آنجایی که دعوت حائز اهمیت بسیار بود، امیدی در

پرتغالی‌ها ایجاد کرد که شاید دین حاکم قدرتمند تغییر کند. هنگامی که پرتغالی‌ها کشیش‌های خود را به آگرا گسیل داشتند، شوق تبشیر دینی و نیز بلندپروازی‌هایی مبنی بر بهره‌وری از سیاست، که نقش محوری در این باره داشت، آنان را فرا گرفته بود. رئیس گروه اعزامی، روبرتو آکوایوا (Roberto Acquaviva) به همراهی آنتونیو مونسررات (Antonio Monserrat)؛ که نامه‌ها و نقاشی‌های او بسیار مهم بودند و نیز مترجم گروه، فرانچسکو انریکو (Franchesco Enrico) در سال ۹۵۸ ه.ق. (۱۵۷۹ م.) آگوا را به سوی سورات ترک نموده و پس از یک ماه اقامت در آن شهر به سفر خود ادامه دادند و در سال ۹۵۹ ه.ق. (۱۵۸۰) با کاروان تجاری همراه خود، و پس از ۴۳ روز سفر دشوار و خسته‌کننده به فاتح پورسیکری رسیدند. اکبر دستور داد که گروه بلافاصله به دیدار وی بروند و تا پاسی از شب رفته با آنان به گفت‌وگو نشست» (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

اکبر از ژزویت‌ها خواست با جدیت زبان فارسی را بیاموزند؛ زیرا علاقه‌مند بود مستقیماً و بدون مترجم با آنها گفت‌وگو کند (Fischel, 1952: 19). همچنین، این بار به صورت دستور از پدران ژزویت خواست ترجمه فارسی اناجیل را در اختیار وی بگذارند. اما تلاش‌های وی تا سال ۹۵۷ ه.ق. (۱۵۷۸ م.) بی‌نتیجه ماند (Ibid.: 28). خاویر در نامه‌ای که در تاریخ ۶ دسامبر ۱۶۰۴ م. (۹۸۳ ه.ق.) به رم ارسال کرده چنین می‌نویسد:

کتاب دیگری به رم ارسال نمودیم که ترجمه فارسی اناجیل سه قرن پیش است؛ امیدوارم که به فضل الهی به دست شما رسیده باشد (British Museum, *Jesuit Missions in India*, Vol. III, p. 21)

به‌درستی نمی‌دانیم که آیا این نسخه، همان نسخه‌ای است که در کتابخانه واتیکان و به تاریخ ۹ شوال ۱۰۱۱ ه.ق. (۱۶۳۲ م.) است یا خیر؟ اگر همان نسخه باشد، به نظر می‌رسد که در آگرا برای یک تاجر ارمنی به نام خواجه ستیپان (Khadia Stepan) استنساخ گشته است. این نامه ۱۴۰ سال بعد به رم رسیده! در حواشی این نسخه نوشته‌های گوناگونی به زبان ارمنی مشاهده می‌گردد که تاریخ یکی از آنها ۱۱۲۱ ه.ق. (۱۷۴۲ م.) در اصفهان است (مقدمه جعفریان، در: حسینی خاتون‌آبادی، ۱۳۷۵).

خاویر در نامه دیگری در ۶ سپتامبر ۱۶۰۴ م. (۹۸۳ هـ) نوشته است:

در ابتدای ماه مارس همین سال شخصی ایتالیایی به نام جیوانی باتیستا ویچیتی (Batista Vechietti Giovanni) از فلورانس به لاهور آمد که به‌خوبی بر زبان فارسی احاطه داشت. وی نسخه‌ای از اناجیل اربعه ترجمه‌شده به زبان عربی را به ما هدیه کرد. در لابه‌لای سطور این نسخه ترجمه لاتین نیز مشاهده می‌گشت، که در سال ۹۷۰ ه.ق. (۱۵۹۱ م.) در واتیکان به چاپ رسیده بود (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

ژوئیت‌ها به دلیل زیبایی آن نسخه، آن را به شاه هدیه کردند. نسخه فارسی اناجیل که رم سخت بدان نیاز داشت، تا آن روزگار در غرب موجود نبود، جز یک نسخه از انجیل متی در روم که به فارسی ترجمه شده بود. بدین ترتیب آنان به ترجمه سه انجیل دیگر نیاز داشتند^{۱۴} (Fischel, 1952: 31; Roman Princeps, 1590-1591, vol. III, p. 1615). به نقل از:

«مبشرین در سوم آوریل ۱۵۸۰ م. (۹۵۹ ه.ق.) انجیلی با زبان‌های گوناگون (عبری، کلدانی، لاتینی و یونانی) به اکبرشاه تقدیم کردند که بسیار زیبا بود و میان سال‌های ۱۵۶۹ تا ۱۵۷۲ م. (۹۴۸-۹۵۱ ه.ق.) برای فیلیپ دوم (Felipe II) (۱۵۲۷-۱۵۹۸ م.)^{۱۵} در اسپانیا چاپ شده بود. گروه می‌نویسد که اکبرشاه با احترام به توروک آن پرداخت و عمامه از سر بر گرفته و هر یک از مجلدات را پس از بوسیدن بر سر می‌گذاشت. نقاشی‌های این انجیل باعث تحول در هنر نقاشی مغولان گشته و با سرعت بسیار در آثار آنها راه یافت. پس از آن اکبرشاه در قصر خود کلیسای کوچکی بنا کرد و شاهزادگان خردسال را برای آموزش زبان پرتغالی و فلسفه اخلاق و نیز آداب یسوعی به کشیشان سپرد» (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۸۶).

اکبرشاه در سال ۹۸۴ ه.ق. (۱۶۰۵ م.) از دنیا رفت و حماسه دست‌یابی به متن فارسی اناجیل از گرمی افتاد؛ بدین ترتیب خاویر فقط به استنساخ همان نسخه قدیم اکتفا کرد (همان: ۳۲). نسخه دیگری از کتاب مقدس در سال ۸۲۷ ه.ق. به فارسی ترجمه شده که در حوزه علمای دین آن منطقه تا روزگار جهانگیرشاه باقی ماند و نهایتاً جهانگیر با پافشاری بسیار موفق شد از پدران مسیحی این نسخه فارسی را دریافت کند

^{۱۴} (Roman Princeps, 1590-1591, vol. III, p. 1615).

«کشیشان آزادانه در کاخ اکبر تردد می‌کردند و از این امر شگفت‌زده بودند؛ چراکه از سرزمینی با باورهای متفاوت آمده بودند. همچنین، از احترام فوق‌العاده شاه به تصاویر حضرت عیسی و حضرت مریم [ع] به شدت حیرت‌زده بودند. مهمانان پرتغالی حدس می‌زدند که اکبر دین اسلام را رها کرده و اینک در راه گرویدن به مسیحیت است؛ حدسی غلط که از رفتار غیراسلامی اکبر به وجود آمده بود. در یکی از مباحثات عبادت‌خانه پیشنهاد شد که واقعیت ادیان به وسیله آزمون آتش مشخص شود؛ اکبر موافقت کرد ولی پدر آکوایوا امتناع ورزید» (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۴۶).

متأسفانه ژزوئیت‌ها اصول ادب را حفظ نکردند و به مسلمانان علناً اهانت می‌کردند؛ به‌ویژه اگر نامی از شخص پیامبر در مباحثات مطرح می‌شد. طبیعتاً این عمل به انزجار از میهمانان مسیحی منتهی شد که اکبر هم نتوانست آن را برطرف کند (همان: ۱۴۷). در سال ۹۸۲ ه.ق. (۱۶۰۵-۱۶۱۱ م.) به مسیحیان اجازه موعظه و ارشاد داده شد، و نه فقط در آگرا و لاهور، بلکه در بمبئی نیز کلیساهایی احداث شد. دانیال کوچک‌ترین پسر فوت‌شده اکبرشاه در ۹۸۴ یا ۹۹۰ ه.ق. (۱۶۰۵ و ۱۶۱۱ م.) سه پسر داشت که به خواست جهانگیر، عمویشان، غسل تعمید داده شدند. البته آنها خیلی زود دوباره به دین اسلام بازگشتند. برخی این موضوع را حيله‌ای سیاسی و مرتبط با طرد احتمالی آنان از منصب ولی‌عهدی تلقی می‌کنند (همان: ۱۴۸).

هنگامی که ژزوئیت‌ها علی‌رغم حضور اکبر در مراسم گرامی داشت تولد حضرت مسیح (علیه‌السلام) و نیز صدور فرمانی در سال ۹۸۲ ه.ق. (۱۶۰۳ م.) مبنی بر اجازه موعظه و تبلیغ به ژزوئیت‌ها متوجه شدند که او قصد تغییر دین ندارد و فقط در پی سیاست‌های خود است، به شدت غافلگیر شدند و در نتیجه اختلافات میان مغول‌ها و یسوعی‌ها، رفته‌رفته رو به فزونی گذاشت. افزایش مستمر تعداد کلاه‌برسرگزاران اروپایی، پرتغالی، انگلیسی و هلندی به درگیری‌هایی منجر شد که دامنه آنها به مسائل دینی نیز کشیده شد (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۴۳-۱۴۸).

بدین ترتیب درمی‌یابیم که گروه تبشیری فقط در پی گسترش مسیحیت در هندوستان بود و در حقیقت هیچ‌گونه توجه و علاقه‌ای به گفت‌وگوی ادیان نداشت. خود اکبر نیز در پی اهداف دیگری غیر از گفت‌وگوی ادیان بود؛ زیرا نهایتاً درها را به روی سوداگران دیگر کشورهای اروپایی گشود، و با بازشدن پای آنان به دربارش از

اهمیت ژزوئیت‌ها به شدت کاسته شد و حتی مسیحیان نیز دیگر رونق سابق خود را در دربار اکبر از دست دادند.

خودشیفتگی اکبرشاه گورکانی

روانشناسان معتقدند معمولاً اربابان سلطه در اوج قدرت گرفتار بیماری خودشیفتگی می‌شوند. خودشیفتگی یا نارسسیسم (narcissism) از نام «نارسیسوس»، یکی از اسطوره‌های یونانی گرفته شده است.^{۱۷} فرد خودشیفته بیش از حد تعادل و به شکلی بیمارگونه به خود توجه دارد. آنان گمان می‌کنند افراد بسیار مهم و بزرگی هستند و تلاش بسیار دارند که دیگران تصورات آنها را بپذیرند. پیوسته از دیگران توقع دارند که از آنها تعریف و تمجید کنند. آنان درک غیرواقع‌بینانه، کاذب و مضحکی از اهمیت خود دارند، گویی در غروری غیرطبیعی غرق‌اند، صفتی که به خودبزرگ‌بینی معروف است و فرد به رفتارهای متکبرانه روی می‌آورد (نک: صلیبا، ۱۳۷۰).

درباره علل خودشیفتگی گفته‌اند: «ارزش‌نهادن فزون از اندازه و در کانون توجه واقع شدن از عواملی هستند که این بحران را پدید می‌آورند. موفقیت‌های پیاپی و در نتیجه تشویق و ترغیب‌های بی‌حد، انسان را به سمت خودپرستی می‌کشاند» (نک: فروم، ۱۳۶۲: ۱۷). با دقت در این عبارت متوجه می‌شویم که اربابان سلطه بیشتر در این گرداب گرفتار می‌آیند.

قرآن کریم نیز صریحاً به این بیماری در آیات زیر اشاره می‌کند: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبَهُ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (جاثیه: ۲۳)؛ «أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قصص: ۵۰). در دو آیه ذکر شده، موضوع اصلی کسی است که خود را، یعنی تمایلات، آرزوها، آرا و افکارش را محور اصلی انگیزه‌های زندگی، هم‌سطح خداوند قرار داده است. خداانگاری هوای نفس، یا خودخداانگاری (theomonism)، یعنی فرد نفس و شخص خود و آرا و عقاید و تمایلاتش را محور اصلی انگیزه خود در تمامی اعمالش قرار دهد. به عبارت دیگر، اگرچه نیاز به خدا از درون هر انسانی سرچشمه می‌گیرد، اما فرد خودشیفته، نفس خود را خویشتن را به جای خدا می‌گیرد و پرستش «خود» را جایگزین پرستش خدا می‌کند.

این ویژگی رفتاری را می‌توان معادل ایگوتیزم (egotism)، ایگوایزم (egoism) یا ایگوسانتریسم (egocentrism) در روان‌شناسی دانست. همه این ویژگی‌ها را می‌توان «خودخواهی و خودپسندی» تعریف کرد. خودشیفتگی مطلق یکی از مصادیق روان‌پریشی است؛ شخص از واقعیت‌های جهان بیرون بریده می‌شود و خود را جانشین واقعیت‌ها می‌کند. گمان او بر این محور بنا می‌شود که تماماً از خویشتن سرشار بوده و خودش «خدا» و «جهان» شده است. نمونه‌های حاد این بیماری در فرمانروایان بروز می‌کند. از نمونه‌های تاریخی آن می‌توان فراعنه مصر، استالین و هیتلر را نام برد. به این نوع خودشیفتگی «دیوانگی قدرت» نیز گفته می‌شود. اریک فروم در توضیح این نوع خودشیفتگی مردان به قدرت‌رسیده می‌نویسد:

همگی آنها از ویژگی‌های معین و مشابهی برخوردار هستند. به قدرت مطلق دست یافته‌اند، کلامشان معیار غایی قضاوت، در همه چیز از جمله مرگ و زندگی است. ظاهراً توانایی آنها برای انجام آنچه می‌خواهند انتهایی ندارد. خدایانی هستند که تنها بیماری و کهولت و مرگ محدودشان می‌کند. با تلاشی مذبحخانه می‌کوشند با تفوق بر محدودیت وجود انسان، برای مسئله وجود انسان راه‌حلی بیابند. می‌کوشند چنین وانمود کنند که شهوت و قدرتشان را حدی نیست، از این‌رو افراد بی‌شماری را می‌کشند، در هر جا قصری می‌سازند و «ماه را می‌خواهند» و «ناممکن را طالب‌اند» (نک: فروم، ۱۳۶۲: ۷۴).

با توجه به مستندات علمی فوق‌جا دارد این فرضیه مطرح شود که: آیا جلال‌الدین اکبر گرفتار خودشیفتگی شده بود؟ و در پی این بیماری اقدام به پی‌ریزی «دین‌الاهی» کرد تا به نوعی خود را خداگونه معرفی کند؟ آن‌گونه که ملاحظه کردیم، این فرضیه چندان دور از ذهن به نظر نمی‌رسد.

شایان ذکر است که درباره فرضیه مطرح‌شده در این مقاله تاکنون پژوهشی صورت نگرفته و تحقیقات جدی‌تر و عمیق‌تری با روش‌مندی علمی-پژوهشی درباره آن ضروری به نظر می‌رسد.

نتیجه

هم‌زمان با ظهور گورکانیان در هند، گروه‌های تبشیری و عمدتاً ژزوئیت در پهنه وسیع هند نفوذ کردند. اوج این تحرکات در دوران زمامداری اکبرشاه گورکانی بود. آنچه باعث آغاز گفت‌وگوهای دینی در هند شد، دعوت جلال‌الدین اکبر گورکانی از ژزوئیت‌های پرتغالی به هندوستان بود.

در گذشته دو دلیل بسیار اساسی برای گسترش مسافرت‌های گروه‌های تبشیری به شرق ملاحظه می‌شد. اول آنکه دولت‌های اروپایی زیرساخت‌های خود را بر اساس مسیحیت، عمدتاً کاتولیک، استوار ساخته بودند و هر سرزمینی را، اگر می‌توانستند با تعدی و تجاوز و جنگ، و گرنه با استعمار فرهنگی به زیر یوغ خود درمی‌آوردند. بدین‌منظور کشورهای نسبتاً قوی و دوردست را ظاهراً با اعزام گروه‌های تبشیری می‌فریفتند. کلیسا نیز با خوش‌رویی از این برنامه‌ها استقبال می‌کرد؛ چراکه منافعش از این طریق تأمین می‌شد و مبلغانش به‌راحتی می‌توانستند تحت لوای کشورهای قدرتمند، مسیحیت را منتشر کنند. البته ظاهراًصلاح‌بودن کشیش‌هایی که معمولاً با پوشش ساده و رفتاری آرام وارد این میدان می‌شدند، در دست‌یابی به اهداف کشورهای مغرض بسیار ثمربخش بود. قدرت استعماری وقت، پرتغال، هند را هدف گرفت و کشیش‌هایش به این کشور سرازیر شدند. بدین‌منظور ژروم خاویز اثر معروف خود آیینہ حق‌نما را تألیف کرد. در این نوشتار کوتاه دیدیم که ژزوئیت‌های تبشیری در سرزمین‌هایی با مردم مسلمان توفیق چندان‌ی به دست نیاوردند.

دومین دلیل، کشورهای هدف بودند. حاکمان این کشورها، به زعم خود، برای تثبیت موقعیت خویش به حمایت کشورهای اروپایی نیاز داشتند تا بتوانند در عرصه‌های بیرونی به تعاملات خود ادامه دهند. البته در محور داخلی با ایجاد فتنه و تفرقه و آشوب، و برپایی جنگ‌های زرگری، حتی اگر پای دین و مذهب را به میدان این معرکه‌ها می‌گشودند، به فراغ‌بالی دست می‌یافتند و چند صباحی دوام می‌آوردند. اکبرشاه گورکانی از هر دو مسیر قدرت خود را تثبیت کرد. با آوردن کشیشان ژزوئیت تفرقه را دامن زد و سپس با دین‌سازی به اجرای بازی‌های سیاسی و خودشیفتگی خود ادامه داد. او نه در پی گفت‌وگوی ادیبان و دست‌یابی به اشتراکاتی در میان ادیبان بود، و نه در پی تحکیم باورهای دینی مردم تحت سلطه خویش. نهایتاً نه

گروه‌های ژزوئیت تبشیری راه به جایی بردند و نه تلاش‌های اکبر گورکانی به نتیجه مهمی دست یافت؛ و عاقبت تمامی تلاش‌های او از هم گسیخت.

از سوی دیگر، چنان‌که دیدیم، این پرسش نیز مطرح می‌شود که: آیا جلال‌الدین اکبر در اثر موفقیت‌های متوالی و لبریزشدن از قدرت گرفتار خودشیفتگی شده بود؟ و بر همین اساس دین‌سازی کرد؟ موضوعی که دور از فضای فکری سلطه‌مداران نبوده و نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. امپراتوری عثمانی (۶۷۸-۱۳۰۱ ه.ق./ ۱۲۹۹-۱۹۲۲ م.) نام خود را از عثمان اول، پسر ارطغرل که رهبر ایل ایشان بود، گرفته بودند. نخستین شاه سرشناس ایشان سلطان محمد دوم معروف به سلطان محمد فاتح بود که توانست با تصرف قسطنطنیه به فرمانروایی امپراتوری روم شرقی پایان دهد. این زمان را پایان قرون وسطا و آغاز رنسانس می‌دانند (حقی اوزون چارشی لی، ۱۳۶۸: ۱۱۲/۱-۱۳۹).

۲. این شخص در زمان خود در هندوستان شهرت یافت. وی در سال (۹۳۷ ه.ق./ ۱۵۴۱ م.) و در دوره همایون گورکانی (۹۳۷-۹۶۳ ه.ق.) از پرتغال به هند آمد و در بندر گوا، که پرتغالی‌ها آن را ساخته بودند، پیاده شد (انوشه، ۱۳۷۱: ۵۹۷). خاندان خاویر نقش بسیار برجسته‌ای در تبشیر مسیحیت در نقاط مختلف هند، چین و ژاپن ایفا کرده‌اند. علاوه بر این، متولی سامان‌دهی فعالیت‌های تبشیری از طریق مجمع خاصی نیز بوده‌اند؛ نک.: حائری، ۱۳۷۸: ۴۷۱ و

Latourette, K. S. (1953). *A History of Christianity*, pp. 928-930; Mac Gregor, I. A. (1962). "Europe and the East", In: *NCMH*. Cambridge, Vol. II.

۳. این شخص یکی از کاتبان مقرب اکبرشاه بود که متأسفانه موفق به یافتن شرح حالی از وی نشدیم.

۴. نویسنده فقط به یک نسخه کامل از این کتاب دست یافته است که در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۱۱۶۳۸ موجود است. کتاب مشتمل بر ۳۴۷ برگ نشاسته‌ای گیاهی، معادل ۶۹۴ صفحه ۱۶ × ۱۱/۵ است. تاریخ پایان کتاب ۱۵۹۶ م.، و تاریخ پایان استنساخ آن ۱۶۰۹ م. است. این نسخه کامل و بدون هرگونه افتادگی است. علی‌رغم آنکه در منبع ما (Camps, 2000: 40) به پنج کتابخانه به عنوان دارندگان نسخه‌ای از کتاب اشاره شده، ولی با تماس‌هایی که با آن کتابخانه‌ها داشتم مشخص شد تنها نسخه‌های خلاصه آئینه حقی‌ما را در اختیار دارند. این کتابخانه‌ها عبارت‌اند از: کتابخانه موزه بریتانیا (British Museum)؛ آکادمی لنینگراد (Academy of Leningrad)؛ کتابخانه دانشگاه ادینبورو (Edinburgh University Library)؛ کتابخانه واتیکان

(Biblioteca Vaticana)؛ کتاب‌خانه کازاناتنس روم (Casanatense Library at Rome)؛ کتاب‌خانه ملکه، کالج کیمبریج (Library of Queen's College). کتاب‌خانه‌های واتیکان و آکادمی لینگراد پاسخی به نامه ارسالی ندادند. کتاب‌خانه موزه بریتانیا بنده را به جست‌وجوی فهرست خود راهنمایی کرد که نام این کتاب در آن وجود نداشت. کتاب‌خانه کازاناتنس ابتدا مبهم پاسخ داد که ۴ نسخه از این مؤلف در اختیار دارد؛ که این کتاب در زمره آنها دیده نمی‌شد؛ ولی بعداً در پاسخ دیگری اظهار داشتند که این کتاب را در اختیار ندارند. تنها پاسخ مثبت از کتاب‌خانه دانشگاه ادینبورو بود که تصریح می‌کرد نسخه‌ای با ۲۵۸ صفحه در اختیار دارند؛ که البته خلاصه این کتاب است. این داده‌ها مؤید اظهارات شفاهی برخی مسئولان کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، است که: «تنها نسخه منحصر به فرد در اختیار ما است».

۵. بر اساس اظهاراتی که خاویز از این روحانی در اثر خود نقل می‌کند، به نظر می‌رسد وی از اهل تسنن بوده است. علاوه بر آن، اکبر میانه خوبی با شیعیان نداشته تا آنها را در مباحثات خود شرکت دهد (شیمل، ۱۳۸۶: ۱۵۶).

۶. سید احمد علوی عاملی، نقدی بر آئینه حق‌نما با عنوان «مصقل صفا در تجلیه آئینه حق‌نما و رد تثلیث نصارا» نگاشت. هانری کرین درباره این اثر علوی عاملی می‌نویسد: «این اثر با ادبیات بسیار قوی و مؤدبانه‌ای تألیف شده است. مؤلف در ابتدای هر فصل از مصقل‌الصفاء، بخش کوتاهی از آئینه حق‌نما را ذکر کرده، و سپس نقد خود را بر آن اشاره می‌کند و از مسیحیان می‌خواهد که زنگار از آئینه خود بزدایند».

7. School of Oriental and African Studies

۸. *De Officiis (On Duties or On Obligations)* اثری از مارکوس تولیوس شیشرون، که در سه بخش است. شیشرون در این اثر تصور آرمانی خود از نحوه زندگی و احترام متقابل و ضروریات اخلاقی را بیان می‌کند. کتاب ۴۴ سال پیش از میلاد، ظرف ۴ هفته در ۶۲ سالگی و آخرین سال حیات شیشرون نگاشته شده است؛ نک.:

Encyclopaedia Britannica, De Officiis (On Duties or On Obligations), 8/9/2016

۹. عبدالقادر بدائونی از وقایع‌نگاران دوره گورکانیان هند و نویسنده کتاب منتخب التواریخ، که بی‌رحمانه از اکبرشاه انتقاد می‌کرد. اثر او در ۱۵۹۵ م. به اتمام رسید، اما آن را در دوره جهانگیر منتشر کرد. وی روزگار اکبر را هرج و مرج روشنفرانه می‌نامد (شیمل، ۱۳۸۶: ۳۳)؛ و نیز نک.: بدائونی، ۱۳۸۰، ج ۲.

۱۰. «برهمنی از ولایت کالپی که مداحی هنود پیشه او بود، و فهم و ادراکی بلند داشت. در سال ۹۸۰ ه.ق. به ملازمت آمده به تقریب هم‌زبانی و تصرف در مزاج به منصب عالی و شرف ندیمی مشرف گشته و راجه پیر، یعنی بهادر نامور، مخاطب شد» (بدائونی، ۱۳۸۰: ۱۱۰/۲).

۱۱. مجموعه‌ای از اعتقادات که در جوامع غیرمتمدن رواج دارد و شامل توانایی تشخیص، درمان و گاهی ایجاد بیماری‌هایی است که از ارتباط با ارواح یا تحت سلطه آنها قرارگرفتن پدید می‌آید. ریشه لغت «شمن» از قبایل تانگوس (Tungus) سیبری، و معنای تحت‌اللفظی آن «کسی که می‌داند» است. انواع مختلف شمنیسم در سراسر جهان وجود دارد، و شمن‌ها را پزشک یا جادو-پزشک هم می‌نامند. آنان با کمک ابزارهای خاص و آدابی ویژه، همچون راه‌رفتن روی زغال گداخته، با ارواح ارتباط برقرار می‌کنند و با رهاکردن بدن خود و سیر در آسمان‌ها، از آنها پاسخ مقتضی را می‌گیرند. برای انجام‌دادن این کار، از دف استفاده می‌کنند؛ زیرا ریتم پی‌درپی و موزون دف که شبیه به ضربان قلب است، شمن را به حالت خلسه فرو می‌برد. آنچه نزد غربی‌ها بیماری روان‌پریشی تلقی می‌شود، در قبایلی که به شمن‌ها اعتقاد دارند، تسخیر روح بوده و معالجه آن به دست شمن میسر است. (بیانی، ۱۳۸۱: ۷/۱).

۱۲. توماس یا تومای حواری، که گاه تومای شکاک یا دوقلو نیز شناخته می‌شد. یکی از حواریون حضرت مسیح علیه السلام است که بیشتر به علت شکاکی درباره زنده‌شدن مسیح معروف است.

۱۳. برخی معتقدند ترجمه مذکور از کتاب مقدس به اوایل دوران ظهور فارسی دری باز می‌گردد و آنچه در دوران مغول‌ها انجام شد صرفاً استنساخ همان متون بود (Roman Princeps, 1590-1591, Vol III, p. 1615).

۱۴. این انجیل را مسعود ابن ابراهیم در سال ۷۱۲ ه. ق. (۱۳۱۲-۱۳۱۳ م.) تدوین کرد؛ و اولین دست‌نوشته فارسی است که در حدود ۱۵۷۴ م. به واتیکان راه یافته است (Fischel, 1952: 29).

۱۵. پادشاه اسپانیا که دولتی مرکزی تشکیل داد. وی دین را تابع دولت کرد و همواره خود را کاتولیک می‌نامید و بر حفظ وحدت دینی تأکید داشت. فیلیپ، مسلمانانی را که پس از پذیرفتن آیین کاتولیک، هنوز عبادات را به شیوه اسلامی انجام می‌دادند تحت فشار قرار داد. در سال ۱۵۶۷ م. دستوری صادر کرد و هر گونه اجرای مراسم اسلامی، استفاده از زبان عربی، و داشتن کتاب‌های عربی را ممنوع اعلام کرد؛ نک: "Philip II of Spain", in: Encyclopædia Britannica.

۱۶. پاپازیان (Papazian) این نسخه را بررسی کرده و معتقد است ترجمه آن از متن سریانی انجام شده و مترجم حتی به متون یونانی و ارمنی نیز توجهی نکرده است. همچنین، میکائیل کاسیری (Michaelis Casiri) سوری مارونی که مسئولیت تهیه فهرست کتاب‌خانه اسکوریال (Escorial) عربی-اسپانیایی را در قرن ۱۷ میلادی به عهده داشته، معتقد است به‌دشواری می‌توان مترجم و زبان متنی را که ترجمه نسخه‌های اهدایی به فیلیپ دوم بر اساس آن انجام شده است مشخص کرد. وی معتقد است این ترجمه قطعاً پیش از قرن ۸ میلادی انجام شده است. البته خاور نیز این نظر را تأیید می‌کند که این ترجمه ۸ قرن قبل انجام شده باشد (شمیل، ۱۳۸۶: ۵۰-۵۲).

۱۷. اکو، پری پُرحرفی بود که هرا او را محکوم به خاموشی ابدی کرده بود و فقط اجازه داشت آخرین سیلاب کلماتی را که از دهان هر کس خارج می‌شد تکرار کند. این پری زیبا، وقتی ناریسیس را دید، یک دل نه صد دل عاشق او شد. اما ناریسیس پسر جوانی بود که از عشق چیز بی‌دانشست و دخترانی را که عاشق او می‌شدند مسخره می‌کرد. سرانجام دختران از خدایان خواستند که ناریسیس را تنبیه کنند. خدایان نیز کاری کردند که ناریسیس صورت خویش را در آب چشمه‌ای بدید و یک دل نه صد دل عاشق خود شد. بر اثر همین عشق، و از آنجا که امکان وصالی برای او وجود نداشت، ناریسیس روز به روز ضعیف‌تر و نحیف‌تر شد تا اینکه سرانجام جان سپرد. درست در همان محلی که ناریسیس مرده بود، نخستین گل نرگس (ناریسیس) رویید. اما اکو که از عشق ناریسیس به شدت ضعیف و ناتوان شده بود، هنگامی که خبر مرگ او را شنید، آنچنان نحیف شد که به اکو (انعکاس صدا) تبدیل گردید؛ نک:

Rhodewalt, Frederick, (8/9/2016). "Narcissism", in: *Encyclopædia Britannica*

منابع

قرآن کریم.

- اشپولر، بارتولد (۱۳۸۴). *تاریخ مغول در ایران*، ترجمه: محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- انوشه، حسن (۱۳۷۱). «پادری»، در: *دائرةالمعارف تشیع*، تهران، نشر شهید محبی.
- بدائونی، عبدالقادر (۱۳۸۰). *منتخب التواریخ*، تصحیح: مولوی احمد علی صاحب، مقدمه: ه. سبحانی، تهران: نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۱). *دین و دولت در ایران عهد مغول*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم.
- پزشک، منوچهر؛ سید حسین‌زاده، هدی (۱۳۷۹). «اکبرشاه»، در: *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۹، ص ۷۰۸-۷۱۶.
- پناهی، یعقوب؛ فتاحی، فرزاد (۱۳۹۱). «تبیین تسامح مذهبی در بستر حکمرانی اکبرشاه گورکانی»، در: *نخردنامه*، س ۳، ش ۸، ص ۱-۱۴.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹). *جهانگیرنامه توزک جهانگیری*، تحقیق: محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- جوادی، حسن (۱۳۷۸). *ایران از دیده سیاحان اروپایی از قدیم‌ترین ایام تا اوایل عهد صفوی*، تهران: نشر بوته، چاپ اول.
- دائرةالمعارف تشیع* (۱۳۶۹). زیر نظر: احمد حاج سیدجوادی، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، تهران: نشر سازمان دائرةالمعارف تشیع، ج ۲.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۸). *نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دو رویه بورژوازی تمدن غرب*، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.

حسینی خاتون‌آبادی، میرمحمد باقر بن اسماعیل (۱۳۷۵). *اناجیل اریعه*، تهیه: رسول جعفریان، تهران: نشر نقره، چاپ اول.

حقی اوزون چارشی لی، اسماعیل (۱۳۶۸). *تاریخ عثمانی*، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول، ج ۱.

خاویر، جیروم (بی‌تا). *آیینہ حق‌نما*، نسخه خطی، مشهد: کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، ش ۱۱۶۳۸. شعبان‌پور، هدی؛ بختیاری، شهلا (۱۳۹۳). «بررسی و تبیین عوامل سیاسی مؤثر در ایجاد دین الهی توسط اکبرشاه گورکانی»، عرضه‌شده در: کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی، قم، در:

http://www.civilica.com/Paper-ICCRT01-ICCRT01_0144

شیمیل، آن مازی (۱۳۸۶). *در قلمروی خانان مغول*، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.

صلیبا، جمیل (۱۳۷۰). *واژه‌نامه فلسفه و علوم اجتماعی*، ترجمه: کاظم برکینسی و صادق سجادی، تهران: بی‌نا.

علوی عاملی، سید احمد (۱۳۷۳). *مصقل صفا در تجلیه آیینہ حق‌نما در رد تثلیث نصارا، تصحیح و تعلیق: حامد ناجی اصفهانی*، قم: بی‌نا، چاپ اول.

فروم، اریش (۱۳۶۲). *دل آدمی*، ترجمه: گیتی خوشدل، تهران: نشر نو.

کارپن، پلان (۱۳۶۳). *سفرنامه پلان کارپن*، ترجمه: ولی‌الله شادان، تهران: نشر یساولی، چاپ اول. میراحمدی، مریم (۱۳۶۹). *دین و مذهب در عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.

Allami, Abul-fazl (1965). *The Ain-I Akbar, Translated in to English* by E. Bloshmann, second edition, Delhi.

Amith, J. N. (1965). *Dictionary of the Bible*, New York: MacMillan Publ. Co, Inc, Vol III.

Asiatic Society of Bombay (1877). *Transactions of the Literary Society of Bombay*, Reprinted at Bombay Education Society's Press.

British Museum, Mss Add. 9854-*Missions in India-1582-1693, Letter in Portugese from Jeriniom Xavier, Agra, 6 september 1604*, reproduced in SILVA REGO, D. U. Vol. III.

Camps, A. (1957). *Jerome Xavier S. J. and the Muslims of the Mogoul Empire*, Supplementa VI of the Neue Zeitschrift fur Missionswissen schaft, Schoneck – Beckenried (Switzerland).

Camps, Arnulf (2000). *Studies in Mission History*, Leden: Netherland.

Encyclopaedia Britannica, UK & USA: Encyclopaedia Britannica Inc.

Degoeje, J. (1873). *Catalogus Codicum Orientalium Academia Luguno*, Vol V.

Fischel, W. J. (1952). "The Bible in Persian Translation", in: *The Harvard Theological Review*, vol. 45, pp. 3-45.

Rohatek, A. (1866). *Emperor Akber's Repudiation of Islam*, Bombay.

Archive of SID